

اندیشمندان ایرانی هم همین نظر هانری کربن را پسندیده‌اند و این تعبیر را به کار برده‌اند که مدینه فاضله فارابی مدینه‌ای در آسمان هاست، در حالی که به نظر می‌رسد این تحلیل به دلایل گوناگون صحیح نباشد. یکی از آن دلایل، همان ترتیب آثار فارابی است. بیرونی‌ترین اثر فارابی یا عمومی‌ترین اثر او مبادی آرا است. اگر بخواهیم مبادی آرا را بر پایه مطالبی که وی در تحصیل السعاده توضیح داده و در جاهای دیگر گفته، تفسیر کنیم باید بگوییم در واقع مبادی آرا یک بیانیه مردمی و عمومی و عام است، برای اینکه ما چگونه مدینه فاضله را در روی زمین تحقق ببخشیم. فارابی اینها را بیان می‌کند. اتفاقاً با تجلیل از کربن و با درک مسائلی که کربن در ارتباط با مساله عملگرایی در فلسفه غرب داشت که آنها را درک می‌کنم و متوجه آن هستم، اما این اشتباه بزرگی است که ما فکر کنیم فارابی به نظر چسبیده و عمل را رها کرده است، بلکه برای نمونه و به عنوان دلیلی مستقل شما ببینید که در ویژگی‌هایی که فارابی برای رهبر و برای آن کسی که قرار است جامعه فاضله را اداره کند و تحقق ببخشد، برمی‌شمارد، وی ابتدا یک شرایطی را می‌گوید و بعد می‌گوید حال اگر این شرایط نبود چه کنیم و بعد شرایط رده بعدی را می‌گوید و حال اگر اینها هم نبود رده بعدی را می‌گوید. لذا با این نگاه شاید فارابی از عملگرایی فلسفوفانی باشد که ما می‌شناسیم و توجه بسیاری به عمل دارد و می‌خواهد مدینه فاضله را تحقق ببخشد و این طور نیست که مدینه فاضله مورد نظر وی در آسمان‌ها باشد. گذشته از دو دلیل یادشده؛ فارابی فیلسوف کامل را شخصی می‌داند که بتواند حقایق فلسفی را تحقق بخشد. بنابراین فارابی نه افلاطون است و نه آگوستین بلکه فارابی است و آثار فارابی نشان می‌دهد که او یک فیلسوف است که به عمل و به عینیت و به جهان خارج و به اینکه ما شرایط مردم را بهتر کنیم و مردم بهتر زندگی کنند... توجه دارد و با توجه به امکانات آن زمان، مسیر چنین چیزی را بهره‌گیری از دانش‌ها و تجارب بشری و تعلیم و تربیت و آموزش مردم می‌داند. حال این موضوع چه ارتباطی با روش تفسیری فارابی دارد؟ ربط آن این است که شما بر این پایه می‌گویید همان طور که فارابی در رابطه با پیامبران می‌گوید پیامبران می‌خواستند حقایقی را بیان کنند که این حقایق را به تناسب مخاطبان خود به زبان‌های متناسب آنها بیان می‌کردند، به همین ترتیب فارابی می‌خواهد مطالبی را بیان کند که این مطالب را به تناسب مخاطبان خود در آن قالب‌های ممکن بیان می‌کند و این یک انعطاف عجیبی در تفسیر آثار فارابی ایجاد می‌کند و به ما امکانات قابل توجهی در فهم آثار فارابی می‌دهد. برای نمونه فارابی می‌گوید ما می‌خواهیم که شخصی که حاکم است، فیلسوف باشد. حال چه فایده‌ای دارد که حاکم فیلسوف باشد؟ فارابی توضیح می‌دهد به این دلیل که او می‌داند انسان مبداء و معاد دارد، انسان حقیقی دارد، سعادت‌ی دارد و فضایل و رذائلی دارد و انسان و جامعه و حقایق زندگی را می‌فهمد و به تناسب چیزهایی که می‌فهمد، می‌تواند در این شرایط خاص برنامه‌ریزی کند. حالا ما می‌توانیم از فارابی بی‌رسیم که آیا ما می‌توانیم رهبری داشته باشیم که فیلسوف کلاسیکی که در ذهن شما است و فیلسوف آرمانی در ذهن شماست مثلاً مثل سقراط نباشد، آیا این امر به مدینه فاضله ضرری می‌رساند؟ بنا بر این روش تفسیری ضرری نمی‌رساند. کما اینکه این را از خود فارابی در تحصیل السعاده هم استفاده می‌کنیم. در المله هم به این مطلب تصریح می‌کند. پس معلوم می‌شود مساله این است که رهبر فهم و درکی درست و صحیحی از انسان و زندگی انسان داشته باشد و این امکانات جدیدی به ما می‌دهد. حال ما می‌خواهیم جامعه‌ای فاضله داشته باشیم و انسانی فاضله داشته باشیم. آیا انسان فاضله و جامعه فاضله همین ویژگی‌های مشخصی را که شما می‌گویید، دارد؟ یا اینکه نه ما می‌خواهیم انسان به حقیقتی و به سعادت برسند، ممکن است در شرایطی با سازوکارهای دیگری به سعادت مورد نظر برسند که اتفاقاً همین‌ها در مبادی آرا و در جاهای دیگر هم قابل مشاهده است.

اگر نکته‌ای در پایان دارید، بفرمایید.

مطلب را جمع بندی می‌کنم. ما در این گفت‌وگو مقداری در مورد این موضوع صحبت کردیم که ترتیب آثار فارابی چه بود و از این ترتیب آثار فارابی می‌خواستیم به این نتیجه برسیم که فارابی چگونه می‌تواند برای امروز ما الگو باشد؟ و الگوی موفقیت برای علوم انسانی باشد. مطلب دیگری نیز بیان شد که فارابی روش تفسیری خاصی دارد که ما مجاز هستیم این روش تفسیری او را درباره خود اعمال کنیم و در این صورت به نتایج جدیدی خواهیم رسید. اینها مقدمه‌ای بود تا بحث دیگری را مطرح کنیم که بحث عقل از دیدگاه فارابی است و اینکه فارابی چگونه بحث عقل را عملیاتی می‌کند که به فرصت دیگری نیاز دارد.

**این اشتباه بزرگی است
که ما فکر کنیم فارابی به
نظر چسبیده و عمل را رها
کرده است. با این نگاه شاید فارابی
از عملگرایی‌ترین فیلسوفانی باشد
که ما می‌شناسیم. این طور نیست
که مدینه فاضله مورد نظر وی در
آسمان‌ها باشد. آثار فارابی نشان
می‌دهد که او به عمل و به عینیت و
به جهان خارج توجه دارد، فارابی نه
افلاطون است و نه آگوستین**

اینجا دو مساله پیدا می‌شود؛ یک مساله خود آن حقایق است و یک مساله چگونگی بیان آن حقایق. البته مطلبی که فارابی می‌گوید مطلبی نیست که از اندیشه سیاسی اسلام خارج باشد یا در منابع اسلامی اثری از آن نباشد، بلکه در فرمایشات پیامبر خاتم هم هست که ایشان فرمودند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرًا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ» یعنی ما متناسب عقول مردم صحبت می‌کنیم. حقایق را بیان می‌کنیم اما متناسب عقول مردم صحبت می‌کنیم. از اینجا تفاوتی در چگونگی بیان پیدا می‌شود که به اندازه فهم و دریافت مردم است و چیزی که می‌خواهد بیان شود. همین دیدگاه تأثیرات وسیعی در دین‌شناسی به جا می‌گذارد که نمونه آن را می‌آورم چون این موضوع خود می‌تواند بحث مستقلی باشد. فارابی می‌گوید اگر شریعت‌هایی باشند که منشأ الهی داشته باشند، مثلاً شریعتی که حضرت نوح یا حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا پیامبر خاتم آورد. اگر اینها به همان صورتی که بودند، موجود بودند- چون این طور که از شواهد و قرآن و منابع اسلامی بر می‌آید دیگر آن شریعت‌ها به آن اصالت و خلوص باقی نمانده‌اند و در آنها دخل و تصرف شده و این مطلب دیگری است- اگر فرض کنیم پنج یا ۱۰ شریعت را خداوند فرستاده، مردم وقتی به آنها نگاه می‌کنند، می‌بینند شریعت‌ها با هم تفاوت دارد. بالاخره شریعت حضرت موسی (ع) با شریعت حضرت عیسی (ع) و شریعت پیامبران دیگر متفاوت بوده است. مردم از این طرف که نگاه می‌کنند، می‌بینند این شریعت‌ها متفاوت هستند اما فیلسوف بر پایه تحلیل فلسفی خود وقتی نگاه می‌کند می‌گوید اینها حقیقت واحد هستند و آن حقیقت واحد به تناسب شرایط فرهنگی و تاریخی و تمدنی، متنوع شده است و معقول هم نیست که در شرایط تمدنی حضرت موسی (ع)، انتظار داشته باشیم که احکام شرع، همانی باشد که در زمان حضرت ابراهیم بوده یا همانی باشد که در زمان حضرت عیسی بود. اگر این طور باشد معلوم می‌شود که ما آن حقایق را به اشکال مختلف و به تناسب مخاطبان خودمان و به تناسب تمدن و فرهنگی که در آن هستیم، باید بیان کنیم و پیامبران این کار را کرده‌اند. مردم چون از این طرف نگاه می‌کنند و ظاهر را می‌بینند یک تصور و یک فهم و یک درکی دارند و فیلسوف چون از طرف دیگر نگاه می‌کند می‌فهمد که این حقیقت واحد به تناسب آن فرهنگ و آن تمدن تفاوت پیدا کرده است. این خود روش تفسیری خاصی است. این مطلبی است که فارابی در دین‌شناسی ارائه می‌کند و از آن روش تفسیری خاصی درباره ادیان پیدا می‌شود که خود بحث‌های مفصلی می‌تواند داشته باشد که نمی‌خواهیم وارد آن بحث‌ها شویم.

مساله‌ای که وجود دارد، این است که آیا ما می‌توانیم از مطلبی که فارابی برای پیامبران و برای ادیان برشمرده و توضیح داده است در تفسیر خود فارابی استفاده کنیم؟

به نظر می‌رسد که می‌توانیم در تفسیر خود فارابی هم از روش تفسیری او استفاده کنیم. اگر این روش تفسیری را در مورد فلسفه سیاسی فارابی استفاده کنیم به نتایج ارزشمندی خواهیم رسید. هانری کربن شخصی محترم و در پی حقیقت بود. او انسانی باهوش و اندیشمند بود و مطالعات خوبی در منابع اسلامی داشت و فهم خوبی داشت ولی اشتباهاتی هم داشت. مثلاً به نظر کربن می‌رسد که مدینه فاضله فارابی مدینه‌ای در آسمان هاست. یعنی فکر می‌کند مدینه فاضله فارابی چیزی مثل مدینه فاضله افلاطون است که فقط در آسمان‌ها یا در عالم مُثُل می‌تواند وجود داشته باشد. برخی

جمع بندی نوشته است. با ملاحظه مفاهیم و اصطلاحاتی که فارابی در آن فلسفه افلاطون و در فلسفه ارسطاطالیس به کار می‌برد، به نظر می‌رسد ترتیبی به این صورت در این چند اثر وجود دارد. بعد از اینها فارابی وارد مسائل جهان اسلام، تاریخ اسلامی، فرهنگ اسلامی و منابع اسلامی می‌شود و همان گونه که گفتیم عناصر و اندیشه مبادی سیاسی-اسلامی در آثار دیگر هم وجود دارد. اما در المله تمرکز بر مباحث اندیشه سیاسی-اسلامی به اوج خود می‌رسد و بعد در سیاست‌های مدینه و مبادی آرا که توضیحاتی لازم دارد.

از این بحث می‌توان الگوی کار فارابی را نتیجه گرفت و آن را فهم کرد؟

قابل توجه است که فارابی نگفت ما چه کاری داریم به اینکه فیلسوفان و سیاست‌مداران گذشته چه گفته‌اند و هرچه گفته‌اند برای خود گفته‌اند و ما می‌خواهیم یک فلسفه سیاسی جدیدی را تأسیس کنیم. اولاً آن چیزی که در آن زمان مطرح بود فلسفه سیاسی افلاطون و فلسفه سیاسی ارسطو بود. فارابی آنها را جمع بندی کرد و خود تفسیری از آنها ارائه کرد. مانند اینکه در این زمان شما بگویید که در جهان غرب دو اندیشمند یا چند اندیشمند برجسته وجود دارد و من آثار اینها را بازخوانی می‌کنم تا معلوم شود که اینها در جهان غرب چه می‌گویند و از این بازخوانی استفاده می‌کنم و این مباحث را جمع بندی و تفسیر می‌کنم و بعد به تناسب مسائل و نیازهای جامعه اسلامی از آن استفاده می‌کنم. چنین کاری را فارابی انجام داده است و نمونه موفقیت هم بوده است. بدین ترتیب فارابی منقطع از اندیشه و تاریخ اندیشه و جهان اندیشه نبود و با سنت فکر و اندیشه و فلسفه آشنایی داشت و آنها را هم جمع بندی و گزارش کرده است. آنها را بازخوانی و بازتفسیر کرده است و بر پایه همان، مفاهیم جدید و تحلیل‌های جدیدی به دست آمده و همه اینها را در رابطه با جهان اسلام و فرهنگ اسلامی و تاریخ اسلامی از اینها به خدمت گرفته است.

این روش فارابی در واقع یک طور داد و ستد فکری اندیشه‌ای علمی بین اسلام، جهان اسلام و جهان غرب و یونان باستان، انطاکیه و اسکندریه و قطب‌ها و مراکز اندیشه‌ای جهان است. این خود نمونه و الگویی است که ما می‌توانیم سرمشق قرار دهیم و این کار را انجام دهیم. یعنی خود را نه از فکر و جهان و اندیشه دیگران جدا کنیم، نه آنها را انکار و نادیده بگیریم بلکه آنها را جدی بگیریم و بخوانیم و به منابع رجوع کنیم و تفسیر خودمان را هم ارائه کنیم و به تناسب مسائل و نیازهای خودمان از آن مباحث یا آن دانش‌ها استفاده کنیم. این کاری است که در روش فارابی به راحتی قابل مشاهده است و الگوی موفقیت است. این الگوی موفق نه انکار سنت فکر و اندیشه و میراث فکر و اندیشه است نه اینکه به این معنا است که فارابی هرچه بود را پذیرفته است.

اصولاً پروژه و هدف فارابی چه بود؟ از بحث نسبت فیلسوف و پیامبر فارابی، می‌توان چه نتیجه‌ای گرفت؟

در اثری تحت عنوان فلسفه سیاسی فارابی و جمهوری اسلامی اشاراتی داشتیم و توضیحاتی داده‌ام و اینجا آن را بسط می‌دهم. فارابی مساله‌ای مهم را مطرح می‌کند و آن مساله این است که نسبت فیلسوف و پیامبر چگونه است؟ این نسبت را جناب فارابی چند جور ترسیم و ایده‌های متنوعی در این باره اظهار می‌کند. اینجا به توضیح این مساله نمی‌رسیم، چون این موضوع خود موضوعی مستقل است و محل بحث و گفت‌وگو و زیادی بوده و در این جلسه نمی‌شود درباره ابعاد گوناگون آن صحبت کرد. مقداری که ما می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم، این است که فارابی مساله‌ای را که در المله مطرح می‌کند این است که پیامبر در بیان حقایق، پیامبر است و برای مردم با زبان دین سخن می‌گوید. اما این پیامبر در نفس خود فیلسوف است. یعنی از آنجایی که حقایق نزد پیامبر حاضر است و پیامبر حقایق را به طور قطعی و یقینی دریافت کرده است، پیامبر فیلسوف است و از آنجایی که می‌خواهد آن حقایق را به زبان مردم به تناسب فرهنگ مردم بیان کند، پیامبر است. یعنی فیلسوفی است که با زبان دین با مردم صحبت می‌کند.

این مطلبی که فارابی مطرح می‌کند در فصول منتزعه و در تحصیل السعاده به تفصیل بیشتری آورده و نتیجه این است که این دیدگاه روشی تفسیری در فهم دین و دین‌شناسی به ما ارائه می‌کند. روش تفسیری فارابی این است که شما علاوه بر این ظاهری که از مطالب شرعی و دینی می‌بینید و علاوه بر این اشکالی که می‌بینید باید توجه داشته باشید که دین می‌خواهد شما را به حقایقی نایل کند و دین می‌خواهد حقایقی را متحقق کند و حقایقی را به شما بفهماند تا شما آنها را درک کنید.